

آمیولاتس

داعش داغش کرد



پوریا عالمی

● «داعش» اسمش را تغییر داد. خیلی عجیب است، چندسال پیش هم شایع شده بود «القاعده» اعلام کرده خون و خونریزی را کنار می‌گذارد و اسمش را به الیاسه تغییر می‌دهد. حالا گروه تروریستی داعش اسمش را به گروه تروریستی «خلافت» تغییر داده. یک آقایی رفته بود ثبت احوال و اصرار داشت اسمش را عوض کند. مأمور ثبت احوال پرسید: اسم شما مگر چیست؟ طرف گفت: اسمم اکبر زقارت‌چهره کریم‌المنظر بی‌اصالت پهن‌زمین‌شده‌است.

مأمور ثبت احوال گفت: بله. حق دارید. خیلی اسم فامیل بدی دارید. حالا چی می‌خواهید بگذارید؟ طرف گفت: اصغر زقارت‌چهره کریم‌المنظر بی‌اصالت پهن‌زمین‌شده

حالا حکایت گروه تروریستی «داعش» است. متوجه کراحت زقارت‌چهره کریم‌المنظر بی‌اصالت پهن‌زمین‌شده نیست، فکر می‌کند مردم با اسمش مشکل دارند و اگر اسمش را بگذارد آنجلینا مساله حل است. البته ما به اسم‌گذاری بی‌مسما عادت داریم. مثلا طرف کچل است اسمش را می‌گذارند زلف‌علی. آن یکی نابیناست اسمش را می‌گذارند چراغ‌علی. یکی خشن است اسمش را گذاشته مهربان. حالا داعش هم بگذارد خلافت. به نظر ما که بیشتر کارش به جلافت شبیه است تا خلافت. البته ما نسوی آزادی‌های فردی کسی دخالت نمی‌کنیم. هر کی هر اسمی دوست دارد بگذارد، ما صداش نمی‌کنیم. فوqش کارش داشته باشیم با اوهی مخاطب قرارش می‌دهیم. یا با انگشت مبارک نشانش می‌دهیم. یکی هم اسم بچه‌اش را گذاشته بود گرز رستم، خودش جرات نداشت بچه‌اش را صدا کند. الان «داعش» اسمش را گذاشته خلافت و دور خیز هم کرده خلافت کل منطقه و آسیای صغیر را بگیرد. الان خیال می‌کند منطقه با اسمش «داعش» مشکل داشته و اگر اسمشان را بگذارند خلافت، از فردا گروه گروه می‌روند باه‌اش بیعت می‌کنند ای پاپا. داعش چنان نفرتی ایجاد کرده که حالا اسمش را بگذارند زلیخا هم آدم وقتی ببیندش از نفرت زبانش باز نمی‌شود صدایش کند.

میشه امید داشت

ما سزاوار شهری زیبا هستیم



سیدمحسن هاشمی

● پژوهشگران مطالعات شهری بر این باورند که پس از آلودگی هوا بدترین گونه آلودگی، آلودگی بصری است. آلودگی بصری مانع تمرکز، درهم‌شکننده قوای فکری و موجب اغتشاش دماغی می‌شود. برای خرید کتلی با موضوع رنگ، گذرمز به میدان انقلاب می‌افتد. زمان دانشجویی‌ما اما هر هفته به این میدان آمدوشد داشتیم یا برای خرید کتاب و مجله و رفتن به سینما عصر جدید یا گذر برای رفتن و آمدن به و از ترمینال جنوب، به‌ناچار از پله‌های پای عابر واقع در ضلع جنوبی خیابان کارگر بالا می‌روم. لختی در آن بالا روی عرشه پل درگ می‌کنم. منظره‌البرز به برکت توقف عرضه‌بیزینس‌های پتروشیمی در تهران خوندمایی می‌کند. سمت چپ نمایی از یک مسجد که معماری‌اش قرابتی با فرهنگ و تمدن ایران ندارد چشم‌آز است. گنبد و منارهای نیمه‌کاره یا تمهّن که در زیرش چند مغازه خیاطی و میوفروشی به‌طریز زشت و نامرتب این لامعلوی مسجد را چند برابر عیان می‌کنند. میدان انقلاب اسلامی و یک مسجد آن‌هم بدون قرابت با تاریخ چندساله معماری مساجدی که در جهان زیاده هستند چون بزده‌ارستان، اصفهان، کاشان و مشهد! نگاهم را دور می‌کنم. نمای ساختمان جهاد و کشاورزی که اینک سال‌هاست که تبلیغات موسسه «گ» روی آن ساختمان قرار دارد و ظاهر آن‌با نیست عملیات نوسازی این ساختمان پایان یابد. اما خود فلکه را می‌بینم که سه‌سال است به بهانه اینکه تزییناتش با ستاره حضرت داوود قربانی دارد ویرانه شده و هنوز با برنهای نه‌چندان زیبا دورش را پوشانده‌اند. چشم به این سوی خیابان ضلع شمال‌شرقی میدان می‌گردانم. نمایی زیبا از ساختمانی چندطبقه که به ساختمان‌های وارطالیان معروف است خوندمایی می‌کنند. از پله‌های پای پایین می‌آیم. پیاده‌راهی تنگ و باریک با انبوه مردمی که از فرط گرما و تشنگی دور دو آیمیوفروشی ضلع جنوب‌شرقی گرد آمده‌اند و بر تنگی پیاده‌راه افزودند توهم را جلب می‌کند. فاصله این پیاده‌راه به‌نظر کمتر از سمرت است. جایی خوانده‌ام که مسیر میدان و خیابان انقلاب نزدیک به ۷۰۰ هزار نفر تردد روزانه دارد و این محدودیت فضای پیاده پاس‌خوگی حجم مراجعان و اعراضش نیست. برای پیداکردن کتلم به چند فروشگاه دور میدان مراجعه می‌کنم. هر یک از مغازها تابلوی بزرگ و متفاوتی دیگری دارد که مانع جذابیت بصری است. یکی از آنها تا دومتر به پیاده‌راه پیش آمده و تابلویش را نصب کرده است. چکه‌ای آب بر صورتم می‌افتد بالا را نگاه می‌کنم. این مغازه کولر آبی‌اش را از زیر تابلویش مشرف بر پیاده‌راه کار گذاشته است. چندین موتوسیکل در پیاده‌راه در حال دوزدن با پارک موتو‌راهبانان مزاحم چشم‌م می‌شوند. این‌همه مرا از خرید کتاب منصرف می‌کند و به این فکر فرو می‌برد که چرا این‌همه منظر میدان انقلاب نازیب‌ا و ضد پیاده شده است. آیا ما سزاوار داشتن شهری زیبا و پیاده‌محور نیستیم؟ آیا همه‌چیز باید قربانی تبلیغات اقتصادی و تسهیل حرکت خودرو شود؟

شتر روزنامه

سه‌شنبه ۱۰ تیر ۱۳۹۳
۳ رمضان ۱۴۳۵
۱ جولای ۲۰۱۴
سال یازدهم
شماره ۲۰۵۳
۱۶صافحه
اذان ظهر تهران ۱۳:۰۸
اذان مغرب ۲۰:۴۵
اذان صبح فردا ۴:۰۶
طلوع آفتاب ۵:۵۲

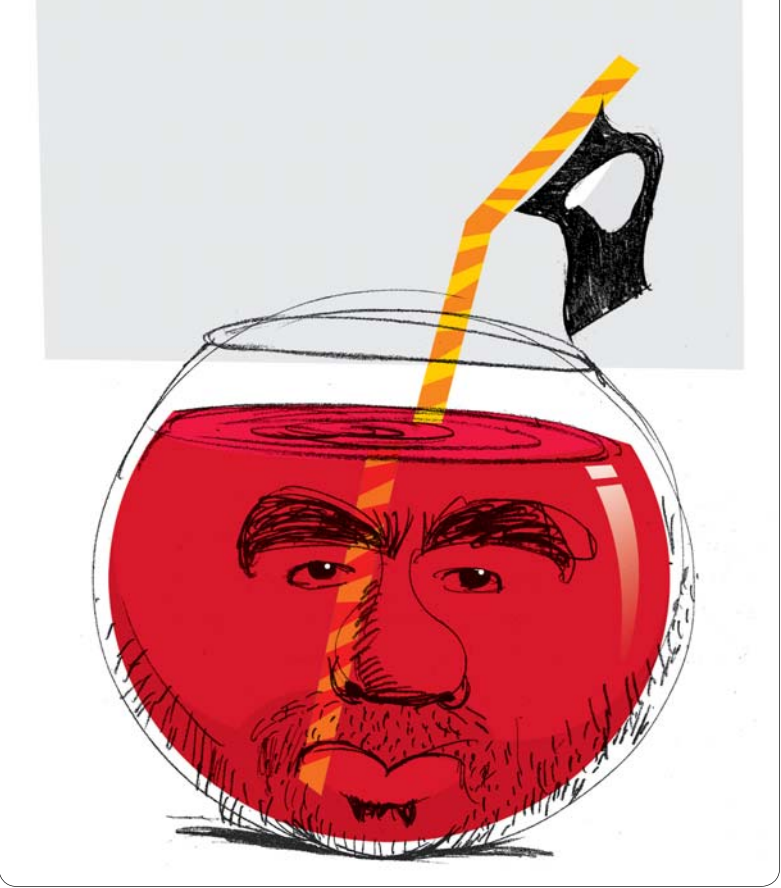
روزنامه‌فردا

کارتون خواب



علی جهانشاهی

ابوبکر البغدادی، «خلیفه مسلمین» خودخوانده «داعش» شد



واکتش

سانسور؛ نه، نظارت خود بر خود، آری



بهاالدین خرمشاهی

حدود دوهفته پیش (۲۰خرداد۹۳) خبرنگاری از خبرگزاری ایسنا با من تلفنی تماس گرفت و نظر من را درباره سانسور جويا شد. بهترین راه این بود که بگویم جواب کتبی می‌دهم – مانند حالا که این توضیح را می‌نویسم- اما در امای تلفنی، گوینده – که کارش با نویسنده فرق دارد و گفته‌های خود را نمی‌بیند – همواره مشکل بهار می‌آید. و این دومین‌بار است که گفته تلفنی با باعث سوءفاهم می‌شود. به‌ویژه آنکه ایسنا تیت‌سازی داغ و شاید به طریق جورچین از گفته‌های من فراهم آورده است: «در همه شئون زندگی به سانسور نیازمندیم» سند اینکه من این حرف را زده یا ن‌زده‌ام با رشد لایذ باید یک فایل صوتی در دست ایسنا باشد. ولی صادقانه عرض می‌کنم که بنده در آن گفت‌وگوی تلفنی این حرف را با این الفاظ و عبارت‌پردازی نگفتم. این حرف شعار فاشیست‌ها و نازی‌ها و حکومت‌های توتالیتر است. هرچه باشد بیش از ۴۳سال است که قلم می‌زنم و مقاله می‌نویسم و چه‌بسیار خوانندگان می‌دانند که من غیرسیاسی هستم و این حرف را فقط یک راست افراطی بی‌قانون می‌تواند زده باشد.

در خبرگزاری یا رسانه دیگری که از ایسنا نقل کرده‌اند آن تیتیر غیرعادی به این صورت تغییر شکل داده است: «در همه شئون زندگی به نظارت بر خود نیاز داریم» ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟ من صریحا هر قدر که با سانسور مخالفم، با نظارت بر خود و مواظبت بر گفتار، نوشتار و کردار خود موافقم و این همان «محاسبه نفس» و «حسابو قبل آن تحاسبو» است که هم در شریعت و اخلاق وارد است و هم در طریقت یا عرفان و نقطه مقابل آن هم نادرست است. زیرا طبق قانون منطق هر گزاره یا خودش درست است یا عکس آن. عکس این گزاره که باید در تمامی شئون زندگی آبر گفتار، نوشتار و کردار خود نظارت و مواظبت داشت] چنین می‌شود که باید در این شئون، خودبه‌خود نظارت و مواظبت نداشت که هیچ فرد سالم و عاقل و اخلاقی‌ای با آن موافقت ندارد.

از همه دوستان دیده یا نادیده که ده‌ها «امیل» به نشر به ارجمند «بخارا» در اعتراض به آن نوشته فرستاده‌اند سه‌ساکزارم و باز در همین جوابیه موضع و نظرگاه خود را روشن‌تر خواهم کرد و در پاسخ به کلیت‌ه‌های آقای عالمی در ستون طنزش در «شرق» که به خیال طنز نوشته و هجوی بیش نیست، از قول حافظ می‌گویم: مدعی گو لغز و نکته به حافظ مفروش کلک ما نیز زبانی و بیانی دارد

آنچه در ماه مبارک رمضان برای نزدیکی بیشتر دل‌ها و پرکردن شکاف‌های اقتصادی موردتوجه قرار می‌گیرد در برگزاری مراسم افطار امروزه شکل خود را به گونه‌ای متفاوت با آرمان‌ها و اندیشه‌های دینی به نمایش می‌گذارد. برگزاری تشریفاتی مراسم افطاری که هزینه‌های زیادی را دربر دارد؛ از جمله این موارد است که می‌توان با درنظرگرفتن شرایط کنونی جامعه در مسیر تحقق ارزش‌های دینی و تعمیق آموزه‌های اسلامی از آن بهره گرفت. متأسفانه برگزاری این نوع مراسم افطاری که یک شرایط نامناسب را در انباشت ثروت در

عسل عباسیان: تابستان از راه رسیده و کنکور هم تمام شد. دانش آموزان، کنکوری‌ها و دانش‌جویان حتماً به‌دنبال پر کردن اوقات فراغتشان هستند؛ با کلاس‌هایی که دوست دارند و سوسه‌هایی که در سر دارند. موسیقی و سینما، نویسندگی و فوتبال کمابیش از سوسه‌های دوران نوجوانی و جوانی‌اند. اگر کسی بخواهد به‌طور حرفه‌ای، یکی از علاقه‌مندی‌هایش را پی بگیرد و در همان پیش برود، پیش از هرچیز باید امیدوار باشد و بعد هم از موسیقیدان آن حرفه، راهنمایی بگیرد.

صیوری

«اگر قبل» از استادان مسلم آواز ایرانی، جوان‌های علاقه‌مند به موسیقی را بیش از هر چیز به تمرین و صیوری رهنمون می‌کند و می‌گوید: «اول باید بدانید که کدام رشته موسیقایی استعداد و علاقه‌شمالت مثلاً اگر جوان یا نوجوانی صدای خوبی دارد، باید به‌دنبال استاد مورد اطمینان و دلسوز بگردد و بعد با او شروع کند، نه اینکه پیش افرادی برود که پول می‌گیرند و فقط می‌خواهند جیب خودشان را پر کنند»

سینما همچون سرگرمی

«همایون اسعدیان» هم به نمایندگی از اهالی سینما، خطاب به خیل عظیم جوان‌هایی که سودای بازیگرشدن در سر دارند می‌گوید: «اتفاقاً من حضور در کلاس‌های بازیگری را توصیه نمی‌کنم. چون این میزان علاقه‌مندی‌ای که در جوان‌ها نسبت به بازیگرشدن وجود دارد، به‌دلیل میل آنها به دیده‌شدن است و بازیگری در نظرشان شغلی است که این امکان را فراهم می‌کند. معمولاً هم وقتی این سوسه در سرشان می‌افتد، اصلاً به این فکر نمی‌کنند که برای بازیگری، مستعدند یا نه. من به همه علاقه‌مندان به سینما و بازیگری توصیه می‌کنم حرفه و مهارت دیگری را پی بگیرند و به سینما به چشم یک سرگرمی نگاه کنند که اگر در آن موفق

ه‌ترمند راستین را از بین نمی‌برد. ۲- بعضی هنرمندان خود را لوس می‌کنند و کاتب وحی می‌انگارند. در پاسخ و شرح جمله اول عرض می‌کنم. ۱- بنده حدود ۱۵سال پیش سه مقاله درباره سانسور می‌نویسم- اما در امای تلفنی، گوینده – که کارش با نویسنده فرق دارد و گفته‌های خود را نمی‌بیند – همواره مشکل بهار می‌آید. و این دومین‌بار است که گفته تلفنی با باعث سوءفاهم می‌شود. به‌ویژه آنکه ایسنا تیت‌سازی داغ و شاید به طریق جورچین از گفته‌های من فراهم آورده است: «در همه شئون زندگی به سانسور نیازمندیم» سند اینکه من این حرف را زده یا ن‌زده‌ام با رشد لایذ باید یک فایل صوتی در دست ایسنا باشد. ولی صادقانه عرض می‌کنم که بنده در آن گفت‌وگوی تلفنی این حرف را با این الفاظ و عبارت‌پردازی نگفتم. این حرف شعار فاشیست‌ها و نازی‌ها و حکومت‌های توتالیتر است. هرچه باشد بیش از ۴۳سال است که قلم می‌زنم و مقاله می‌نویسم و چه‌بسیار خوانندگان می‌دانند که من غیرسیاسی هستم و این حرف را فقط یک راست افراطی بی‌قانون می‌تواند زده باشد.

در واپسین روزهای خردادماه، بزرگداشت ناصر تقوایی در خانه هنرمندان برگزار شده اقدام خوب و ارزشمند مدیر این نهاد که فعلاً یکی از معدود مراکز دلخوشی و امید برای هنرمندان و هنردوستان است. برنامه بزرگداشت هنرمندان تلویزویون تماشا و درباره ویژگی‌هایشان اظهارنظر می‌کنند. ماها که با آثار درخشان او نوجوانی و جوانی‌مان را پشت‌سر گذاشته‌ایم، دوست‌تر می‌داریم او را پشت دوربین ببینیم. چون مطمئنیم هر اثر او برگی درخشان در کارنامه سینمایی متعالی ایران خواهد بود. ۱۲،۱۰ سال‌ای از ساخته‌شدن اثرین آخرین سینمایی‌اش کافذ بی‌خط می‌گذرد و البته در این فاصله چندتایی مستند ساخته که آنها هم ارزشمندند. ولی جامعه سینمایی، از او توقع فیلم سینمایی دارد. اینکه او با سینما قهر کرده و به تعبیر برخی، دیگر نمی‌تواند فیلم بسازد، بهانه‌ای بیش نیست. برای خلق کردن اثر، هنرمند نیاز به آرامش و خاطر جمعی دارد. با هراس و دلپره نمی‌شود اثر خلق کرد. البته می‌شود ساخت ولی حاصل کار چیزی

جمیله دار الشفایي

تماشاخانه انتظامی خانه هنرمندان ایران، در پشت‌بام این خانه سالن مهجوری است با نمایش‌هایی متفاوت از همه سال‌های شهر. جوان‌های خلق عرصه‌نمایش، بدون بیلبورد، بدون امکانات صحنه‌ای و بدون پشتپناه در این سالن اجراهای متفاوت و هنرمندانه‌ای ارایه می‌دهند، بدون آنکه بسیاری از مخاطبان جدی تئاتر متوجه رفت‌وآمد این نمایش‌ها به‌صحنه شوند

من هم در آخرین روزهای اجرای نمایش «مثل شلوار جین آبی» در این سالن مهجور، موفق به تماشای آن شدم. مونولوگ برگزیده جشنواره مونولوگو (حسن معجونی آن را در تماشاخانه او برگزار می‌کند) با نویسندگی، بازی و

پاسخ به فراخوان

سفره‌های افطار و نهادهای مدنی

محرومان و نیازمندان برگزار می‌شد توسط بزرگان و افراد صاحب‌نفوذ در جامعه به جهت فرهنگ‌سازی برای انتقال به بخش‌های محروم جامعه (البته اکنون این کار انجام هم می‌شود) موردتوجه قرار گیرد و ابزارهای رسمی و غیررسمی آموزش در جامعه، از صداسیما تا رسانه‌های گوناگون در این زمینه فعال شوند و نقش و تاثیر نخبگان اجرایی سیاسی در این زمینه کاهش پیدا کند و مراسم پرزرق‌وبرقی که برای افطاری دادن برگزار می‌شود به برگزاری مراسم برای محرومان و نیازمندان و آن هم نه به صورت تشریفاتی و نمایشی و رسمی تبدیل شود. بدون شک در این زمینه نهادهای مدنی و رسانه‌های مستقل می‌توانند بسیار تاثیرگذار باشند و در کنار هزینه‌کرد نواورانه این مخارج، برای انتقال آن به بخش‌های محرومان جامعه برنامه‌ریزی و اقدام کنند. بدون شک در این زمینه فرهنگ‌سازی و ترویج رفتار مناسب، کارساز خواهد بود.

گزارش فردا

گلیا، اسعدیان، حاج‌رضایی، طباطبایی و سودای شهرت جوانان آموزش، تمرین و صبر را فراموش نکنید

در فوتبال به درجه دلخواهی از موفقیت نرسد، می‌تواند شانس خود را در حرفه‌ای که در آن تحصیل کرده بیازماید. از طرفی، تحصیلات به آدمی آگاهی می‌دهد و اساساً آگاهی آدمی را مسلح می‌کند. جوان‌ها باید خوش‌بینانه

تصمیم بگیرند و بدانند که رشدکردن در فوتبال ایران ایداً کار ساده‌ای نیست. در خیلی از موارد پیش آمده که بازیکنی بی‌مقدار جایگاهی کسب کرده که لایق آن نیست و متأسفانه خیلی‌وقت‌ها هم بازیکنی مستعد و قابل، نادیده گرفته شده»

تلاش و مطالعه

سودای نویسنده شدن هم از آن سوسه‌هایی است که در دوران نوجوانی به جان خیلی از افراد می‌افتد و دستت از سرشان بر نمی‌دارد. نویسنده «چهل سالگی» یعنی «آهید طباطبایی» که تا به امروز حدود ۱۰ مجموعه رمان و داستان کوتاه منتشر کرده، به آنها که علاقه وافری به نویسنده‌شدن دارند، می‌گوید: «علاقه، درصد خیلی کمی از اصل ماجراست. مهم‌تر از علاقه، این است که شرایط و امکانات درست را تشخیص بدهی و برای هدفت تلاش کنی. مطالعه و پشتکار شروط اولیه نویسنده‌شدن است. سودای نویسنده‌شدن واقعی به سرانجام می‌رسد که واقعاً نیاز روحی شخص باشد. به نظر من اگر کسی واقعاً این نیاز روحی را در خودش احساس کرد، باید مدام مطالعه کند و اگر تصمیم می‌گیرد برای بهترن‌شدن به کلاس‌های نویسندگی برود، انتخابش کلاسی باشد که مدرس، خودش نویسنده است و به‌طور حرفه‌ای کار کرده» او در پایان، به این سوال که خواندن چه رمان‌ها و کتاب‌هایی راهگشاست» می‌گوید: «سنگی به سلیقه افراد دارد. بهتر است افراد از یک بزرگ‌تر راهنمایی بگیرند. چون اگر کسی با کتاب‌هایی شروع کند که سلیقه‌اش نیستند، از نویسندگی و ادبیات زده می‌شود»

معادله چندمجهولی

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

که راضی‌کننده باشد، نخواهد بود. در همان مراسم، مسعود کیمیایی، یار و همسنگر تقوایی وقتی که رفت روی صحنه تا درباره تقوایی سخن بگوید، بعضی راه گلویش را بسته بود و نتوانست چیزی بگوید. در حالی که برای نخستین‌بار متن مفصلی هم نوشته بود. اما به گفتن اینکه «کاش من هم مثل ناصر فیلم نمی‌خاستم» بسنده و ترتیبی را ترک کرد. در این کلام کیمیایی، کنایه‌ای دوبیله نهفته بود. نخست اینکه فیلم‌ساختن تقوایی در این سال‌ها، به جای اینکه باعث فراموش‌شدنش شده باشد، به محبوبیتش افزوده و در عین حال اعتراف به اینکه فیلم‌های اخیر کیمیایی، بیش از آنکه محصول فکر و اندیشه او باشند، نتیجه شرایط ناموزونی است که بر سینما حاکم شده است. خوشبختانه شنیده‌ایم مسئولان امور سینمایی، درصد فراهم کردن شرایطی هستند که تقوایی اسمال به پشت دوربین برگردد. این انتظار نباید بی‌پاسخ بماند. وقت تنگ است و به قول زنده‌باد شاملو، «عمر به طرز بی‌رحمانه‌ای کوتاه» امیدوارم بزرگداشت بعدی تقوایی و دیگر بزرگان، به مراسم نمایش و عرضه آثارشان تبدیل شود.

زاویه دید

از عروسی به عزا

صحنه تصادف به چشمم پر از خون، از خرگوش به صحنه تشریح در آزمایشگاه، از راهرو بیمارستان به خیابان و از خیابان به راهروی بیمارستان، روایت دایره‌وار می‌رسد به نقطه‌ای از گذشته و برمی‌گردد به نقطه دیگری از حالا. احسان گوهرزی در «مثل شلوار جین آبی» ۴۰ دقیقه شما را سرگرم می‌کند با متنی به ظاهر ساده و روان، اما طنز و پیچیده و با اجرایی فقط متکی بر کلام و نگاه.

تماشاچیان در میان این قصه پس و پیش که مدام می‌رسد به سر و دوباره برمی‌گردد از تته، گاهی از خنده رسه می‌روند. پس اگر دنبال نمایش کمدی هم هستید، که این روزها خیلی پرطرفدار است، مثل شلوار جین آبی یک تئاتر خنده‌دار پس‌راه است که اثری از کمدی موقعیت در آن نیست هرچه هست زهرخند کلام است و نگاه بازیگر. اشاره است به تجربه زیسته ایرانی و تناقضات خنده‌دار آن. تهیه‌کننده «مثل شلوار جین آبی» رامبد جوان است و در پرشور نمایش را به امیررضا کوهستانی تقدیم کرده‌اند.



جمیله دار الشفایي

کارگردانی احسان نوروزی را جامعه در تماشاخانه انتظامی در حال اجراست. مونولوگ برگزیده دوره پیشین جشنواره مونولوگو هم با نام «این توبت از کسان» در همین سالن به اجرا درآمد که آن هم تجربه متفاوت و ارزشمندی بود. در «مثل شلوار جین آبی» روایت‌های سیال ذهن راویان مرد یک قصه در هم تنیده می‌شود. روایان مشترکند در دیوانگی، طنازی، پوچی، فراموشی و بازگشت به گذشته‌ها. مشترکند در عاشقی، در نگاه ستایش‌آمیز به زن، به زیبایی، به عشق و مشترکند در نگاه تلخ به دنیا، به خشونت، به بی‌سواری، روایان همه سرگشته‌اند و مجنون و همه به‌دنبال یک نگاه زیبا از این دره بر آن می‌زنند.

نویسنده به بهانه این نگاه زیبا از عروسی ایرانی به عزای ایرانی می‌رسد؛ از اذان مغرب به اشهد گفتن پای جنازه، از